

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire	طـــــــنــــز
--------	----------------

نعمت الله مختارزاده

بازار سیاست و شهکار ادب

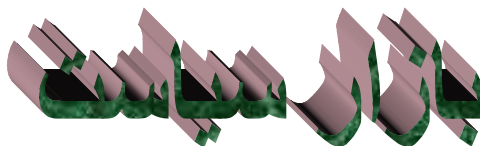
فرهیخته بانوی فرهنگی ادیبه، محترمه معظمه تمنا جان عزیز، پارچه شعری را تحت عنوان "بازار سیاست" به ارتباط یکی از سروده های این کمترین، بنام "تجلی وثیق" زینت بخش صفحه فیس بک نموده اند، که اینک با ابراز سپاس و شکران از لطف، محبت و مهربانی همیشگی شان به ارتباط موضوع نشیده ای را تحت عنوان "شهکار ادب" سروده با پارچه شعر محترمه تمنا جان یکجا تقدیم میدارم. امید مورد پسند و علاقه و توجه خوانندگان سایت وزین و رزین "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" بخصوص تمنا جان عزیز عزیز قرار گیرد.

از تمنای عزیز گرفته شده از فیس بک ایشان

طبق وعده ارتباط سروده ای بنام "تجلی وثیق" تازه ترین اثر محترم مختارزاده صاحب، چند بیت ناقصی را بنام "بازار سیاست" سروده خدمت دوستان و علاقه مندان ذیلاً تقدیم میدارم. ازینکه بنده شاعر نیستم بسا اوقات مطالعه اشعار دوستان خامه شکسته ام را به جولان آورده جرأت نوشتن را برایم ارزانی میدارد که البته عاری از نواقص و اشتباهات نمیباشد. امیدوارم عزیزان و دوستان محترم با بزرگواری در زمینه خرده نگرفته معذرتم را پذیرا شده ممنونم سازند.

تمنا عزیز

نهم مارچ 2011 سروده شده



نبیلا! بر تو میفرستم
 که کار زشت و . . . دانه کردی
 به بازار سیاست ، با دیانت
 تجارت های بس رندانه کردی
 چو (مالک) از فروش یوسف ما
 به چند درهم خوده مستانه کردی
 (عزیز مصر) شد بدنام ، بدنام

(زلیخا) ، (برده) را جانانه کردی
بالآخر پیکرِ آمون بشکست
پرستش خالقِ یکدانه کردی
و تو هر روز با پیکر تراشان
ز فرهنگ ، آبرو ریزانه کردی
ز مکرِ کائنه سیمینِ بدماش
خوده باز چیه شیطانهِ کردی
گهی با دین و گاهی با سیاست
چه بازی های بیش‌مانه کردی
ز بهرِ شهرت ای خودخواه مغرور
جفا بر خویش و هم بیگانه کردی
که با شمشیر و خنجر ، تیغ و تلوار
به قطعِ نثر و نظم ، هر آنه کردی
به فرهنگ و ادب ، ای . . . تاریخ
سیاهِ نامِ خود ، افسانه کردی
برو درسِ وفاداری بیاموز
وفاداری ، ترا فرزانه کردی
گپِ سیمین نمی ارزد به بادی
چرا ؟ دعوت ازان دیوانه کردی
بسی روشن‌گرانِ راستین را
ز خود دور و چرا بیگانه کردی
چه شد (نادر) چه شد (نعمت) (نبیلا) !
به ایشان حمله کلمرغانه کردی
چه کردی با (وثیق) و با (علومی)
. . . . های ناانسانه کردی
به حرفِ طالب و چلی و ملا
حدیث و آیه را زاولانه کردی
بیازردی دلِ هرچارِ شان را
جفا و جور بیرحمانه کردی
ولی بعد از گذشتِ چند ساله
یگانه کاری بس فرزانه کردی
بی‌آوردی " وثیق " مه‌ربانرا
شرابِ ناب در پیمانهِ کردی
مواظب باش تا یکبارِ دیگر
به نامردی ورا بیگانه کردی
اگر سازی ورا ، آزرده خاطر
قلم در پشتِ خود تازانه کردی
نبیلا ! گر بدانی قدرِ هر یک

فقط با معذرت جبرانه کردی
وگر نه خامه ها ، بنگر به جولان
پشیمانی ، دبل نقصانه کردی
« تمنا » از تو دارد این تمنا
پیامش نشر آزادانه کردی
که تا مردم شناسند طینتِ تو
نقابت پاره در هر آنه کردی
ففففففففففففففففففففففف

تذکر:

اصل کلماتی که نقطه گذاری شده اند، در فیس بوک دیده شود!!!

از
نعمت الله مختارزاده
2011 / 03 / 16
شهر اسن - المان

شهبکار ادب

تمنا جان ! عجب شهبکار کردی
حقایق را ، نمایاندار کردی
حجاب از صورتِ دشمن دریدی
نقاب از چهره اش ، بردار کردی
سرودی شعری نغزی با مهارت
بسی پیکار با اشرار کردی
به مغروران و خودخواهان سرکش
سخن های مرا ، تکرار کردی
سبق دادی عزیزا ! با مهارت
ادبکاریّ شان بسیار کردی
چه یوسف ها که در چاه حسادت

به گرگانِ تهمتِ صد پار کردی
برادر آنچه کردی ، با برادر
پلنگ و ببر و نه ، گفتار کردی
ز قعرِ چاه ، به اوجِ آسمانها
بفضلِ خالقِ غفار کردی
غلام و ، حلقه بر گوشش نمودند
ولی شاهنشه و دلدار کردی
ز زندان بان و ، زندانی و ، زندان
بهشتِ جاودان اعمار کردی
بنای معبدِ آمون ، بشکست
ز تعبیری که یوسف وار کردی
زلیخا عاشق و ، معشوق ، یوسف
وسيله ، مرگِ پوتیفار کردی
ز بوی پیرهن ، یعقوب بینا
زلیخا را ، جوان دلدار کردی
بالاخر شد عزیزِ مصر ، یوسف
چه معجزه‌های در انظار کردی
جفای کائنات ، چون دانه ارزن ،
ز خرمن های حکمتیار کردی
چلی و ، طالب و ، ملای امروز
شغال و ، کرگس و ، گفتار کردی
به گلبدین و ، ربانی و ، سیاف
جزائی بر فرازِ دار کردی
(خلیلی) و ، (محقق) را بباید
به شمشیرِ ادب مُردار کردی
(رئیسِ نو) به شورا ، گلبدینی
وطن را باز ، راکتبار کردی
قلم در شصتِ تو ، لنگر گرفته
به چشمِ خودفروشان خار کردی

ولی دست نوازش با صداقت
به سوی مردم بیچار کردی
چو برهانی ، وثیق و هم علمی
مرا هم نیز ، منتدار کردی
بنازم خامه جولانگرت را
که همدردی ، به ما هرچار کردی
ز عطر جانفزای نظم و نثرت
قیامت در دل ابرار کردی
شگفتی چون گلی در باغ وحدت
وفارا ، زیب و زینتدار کردی
بهار طبع تو ، گل آفریند
که فرهنگ و ادب ، گلزار کردی
قفاق محکمی بر روی (سیمین)
حواله ، با گپ و گفتار کردی
خلل در کسب و کار دینفروشان
چه رسوا ، بر سر بازار کردی
دکان دینفروشان ، بسته بادا
که مردم را ز دین بیزار کردی
ولاکن شکوه ای هم دارم از تو
چرا ؟ توهین مسکینیار کردی
که ایشان راستگو و راستکردار
سیاست را به کف ، نسوار کردی
که از (تلویزیونچی) های ماهر
گهی اقرار و گه انکار کردی
بنازم پای گرد ماشگونی
زلولیدن ، دلم افگار کردی
به یاری و رفاقت کی وفادار
عزیزان را ز خود بیزار کردی
(صدای مردم) بیچاره خاموش

چرا این کار ناهنجار کردی
خلاصه در همینجا نقطه نقطه
که افشاء ، سرّی از اسرار کردی
سرودم خدمتت از روی اخلاص
به حکم دل ، قلم رفتار کردی
بهرصورت پذیرا شو ز « نعمت »
به پاس آنکه یک شهکار کردی
ففففففففففففففففففففففففففففففففففف